

شکاف نسلی در رویکردهای کلان جامعه‌شناختی: بررسی و نقد رهیافت‌های نسل تاریخی و تضاد با تأکید بر نظرات مانهایم و بوردیو

محمد توکل*

مریم قاضی‌نژاد**

چکیده

مقاله حاضر که با هدف شناخت مبانی نظری و ریشه‌یابی موضوع شکاف و تعارض نسل‌ها - به عنوان یکی از مهم‌ترین و فعال‌ترین شکاف‌های اجتماعی در جوامع پرتحول معاصر - در رویکردهای کلان جامعه‌شناختی به نگارش در آمده است، به معرفی و نقد دو رهیافت اصلی در این زمینه یعنی رهیافت نسل تاریخی با محوریت نظریه نسلی مانهایم و رهیافت تضاد ساختاری با عطف به نظریه تضاد نسلی بوردیو، می‌پردازد. رویکرد نخست، شکاف نسل‌ها را نتیجه اجتناب‌ناپذیر تجارب ویژه نسل‌های مختلف تاریخی می‌داند، در حالی که در رهیافت دوم، منشاء اصلی منازعات نسلی، توزیع نامتوازن منابع قدرت و ثروت و سرمایه‌های در اختیار نسل‌ها در عرصه‌های مختلف اجتماعی است. مدعای ما این است که هرچند به لحاظ تحلیلی، رویکردهای مذکور مکمل یکدیگرند و شکاف و تعارضات نسلی در ابعاد مختلف آن، با تکیه بر مفاهیم مطرح در هر دو رویکرد دقیق‌تر تبیین خواهد شد، اما از نقطه‌نظر راهکارهای اصلاح‌گرایانه و سیاست‌گذاری اجتماعی برای کاهش تنش بین نسل‌ها، افزایش عدالت و همبستگی بین نسلی و تعامل طبیعی و موزون میان نسل‌های مختلف اتخاذ هر یک از رویکردهای یادشده از پیامدهای ویژه خود برخوردار بوده و در عمل، کارایی یکسان ندارند.

* دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران / Tavakol@yahoo.com

** دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران / ghazinejad_m@yahoo.com

واژگان کلیدی: شکاف نسلی، نسل تاریخی، نظریه سنخ‌شناسی نسل‌ها، هویت نسلی، قدرت، میدان اجتماعی، سرمایه مادی و نمادین، راسیزم ضدجوان.

مقدمه

شکاف نسلی، به عنوان مفهومی که اختلاف فاحش روانی، اجتماعی و فرهنگی و تفاوت معنی‌دار در بینش و آگاهی، باورها، تصورات، انتظارات، جهت‌گیری‌های ارزشی و الگوهای رفتاری میان دو یا چند نسل همزمان در یک جامعه را مورد توجه قرار می‌دهد، موضوع بحث و بررسی دیرینه و مشترک علمای اجتماعی به ویژه روان‌شناسان، روان‌شناسان اجتماعی، مردم‌شناسان فرهنگی، علمای سیاسی و نیز جامعه‌شناسان بوده است.

به اعتقاد صاحب‌نظران، پدیده شکاف نسلی در گذشته و تا زمان پیدایش جامعه صنعتی مدرن، مسئله‌ای چندان جدی و مطرح نبوده است و به ویژه، قبل از قرن بیستم نشانی آشکار از این شکاف و تعارض، آن‌گونه که در زمان ما به صورت عصیان و رویارویی مداوم بین نسل‌های جوان و سالمند خودنمایی می‌کند، دیده نمی‌شود. عللی همچون، اختلاف ناچیز در شرایط، مراتب و موقعیت اجتماعی گروه‌های مختلف سنی، پذیرش انگاره اقتدار بزرگترها، احترام «سن»، تقدم و ابتکار عمل در دست بزرگسالان یا به تعبیری اصل عدم تقارن در روابط بین گروه‌های مختلف سنی در نهادهای سن محور از یکسو و مشارکت و ادغام جوانان در زندگی و اجتماع بزرگسالان و انتقال طبیعی فرهنگ و الگوها از نسلی به نسل بعد در تعاملات جاری بین گروه‌های مختلف سنی و تداوم الگوهای واحد تفکر و رفتار طی نسل از سوی دیگر، در مجموع مانع پیدایش فاصله و تعارضات مختلف بین نسل‌ها در جوامع بسته با فرهنگ سنتی و تغییرات کند می‌گردید (نولان و لنسکی، ۱۳۸۰: ۴۳۶؛ شفرز، ۱۳۸۳: ۴۰؛ ورسلی، ۱۳۷۳: ۲۹۳-۲۹۱؛ آیزنشتاد^۱، ۱۹۵۹: ۲۹-۲۸، ۳۵-۳۴).

از آغاز قرن بیستم، و به ویژه از اواسط آن و دوره پس از جنگ جهانی دوم وضع دگرگون گردید. در پی روند عام نوسازی جهانی، ابتدا جوامع پیشرفته و سپس جوامع در حال توسعه، تغییرات سریع و شدید و حوادث بزرگ مقطعی و تاریخی - نظیر جنگ‌ها، جنبش‌ها و انقلابات اجتماعی - را تجربه کردند که در مجموع سبب شد بین اجتماع سنتی دیروز و جامعه مدرن امروز، شکاف وسیع و عمیقی به وجود آید. از مظاهر مهم این شکاف، تغییر موقعیت اجتماعی نسل جوان معاصر به شکلی بی‌سابقه است. کاهش روزافزون تأثیر سنت، میراث و اقتدار جامعه بزرگسال بر نسل‌های جوان‌تر در

^۱ - Eisenstadt

اثر افزایش آگاهی، مهارت و توانایی نسل جدید در مواجهه با زندگی و جهان مدرن در مقابل ناتوانی و عدم مهارت نسل‌های سالمند و ناکارآمدی نهادهای سنتی نظیر خانواده، نظام آموزشی و نهادهای فرهنگی دیگر در انطباق خود با تحولات پرشتاب و پیچیده عصر جدید از وجوه مهم تغییر موقعیت نسل‌های جوان معاصر به شمار می‌روند. این دگرگونی و پویایی با حضور آشکار تاریخ و هویت خلق‌ها و مکاتب و فرهنگ‌های گوناگون در برابر نسل جوان امروز به یمن گسترش و نفوذ رسانه‌های جمعی و به مدد کتاب، فیلم، تلویزیون، ماهواره و مسافرت، و با باز بودن دست آنان در گزینش بدیل‌های متفاوت در گستره وسیع امکانات و گزینه‌های دلخواه در عرصه آموزش، سیاست، کار، تفریح و غیره تشدید گردیده و به تدریج در دوره جدید به نقطه‌ای رسید که نقطه عطفی در تفاوت شرایط و اختلاف تجربه و فرهنگ بین نسل‌های جوان‌تر و سالمند به شمار می‌رود.

از آن مقطع تا به امروز وضعیت به گونه‌ای پیش رفته است که دیگر نمی‌توان تفاوت‌های طبیعی بین نسل‌های قدیم و جدید در شرایط معاصر را پدیده‌ای عادی و کوچک به شمار آورد. واقعیت این است که اختلاف برداشت بین نسل‌ها امروز عمیق‌تر از قبل است؛ زیرا نسل فعلی، بیش از هر نسل دیگری در تاریخ شاهد دگرگونی‌های فنی و اجتماعی بی‌سابقه بوده است. از این‌رو، ما شاهد پیدایش نوعی دوگانگی و جدایی روزافزون اجتماعی و فرهنگی میان نسل‌های گذشته و امروز و ظهور نسل‌هایی با امکانات، تجارب، معرفت، ایده‌ها و خواسته‌های متمایز از نسل‌های قبل و بعضاً در تعارض جدی با آنها هستیم که تحلیل‌گران اجتماعی از آن به شکاف نسل‌ها تعبیر می‌کنند. افزایش این شکاف و تنوع در ارزش‌ها و نگرش‌ها در عرصه‌های مختلف، همراه با فرآیند افزایش کثرت‌گرایی در شیوه زندگی و فشار فردگرایی از سوی نسل جوان کنونی که با بهره‌گیری از مفهومی امروزی از آن به عنوان «پسامدرن» یاد می‌شود (شفرز، ۱۳۸۳: ۴۲) دارای چنان اهمیتی است که تا دهه‌های اخیر طرح مبانی نظری و رویکردهای تحلیلی مرتبط با آن این چنین مهم و مورد توجه نبوده است.

بنابراین، شکاف نسلی در درجات و ابعاد مختلف آن، مسئله مشترک جهان معاصر به ویژه جوامعی است که به سرعت تحول می‌یابند. فهم دقیق‌تر این مسئله و تحلیل صحیح‌تر چگونگی شکل‌گیری آن در جامعه ایران، که در دهه‌های اخیر و به ویژه در طول تاریخ کوتاه انقلاب اسلامی با تحولات سریع و حوادث عظیمی همچون انقلاب و جنگ، تحریم و حوادث دوره بازسازی و اصلاح در مقیاس ملی و جهانی مواجه بوده و از لحاظ همپوشی حوادث عطف و نسل‌ساز، موردی منحصر به فرد در دوران اخیر در دنیاست، قبل از هر چیز مستلزم بررسی رویکردهای نظری موجود در زمینه ساز و کارهای پیدایش پدیده جدایی و شکاف نسل‌هاست.

با این حال از آنجا که هدف اصلی این مقاله فهم این مسئله است که اساساً کدام شرایط اجتماعی و تاریخی با چه ساز و کارهایی موجب ظهور نسل مجزا و جدایی و تعارض عینی و ذهنی بین نسل‌های مختلف یک جامعه می‌گردد و راه‌های ساختاری کاهش چنین شکاف‌ها و تعارضاتی به سطح طبیعی و حداقلی - ناشی از عوامل سن، چرخه حیات و دوره زندگی - آن کدام است، از رجوع به رویکردهای خرد و تحلیل‌های روان‌شناختی در زمینه تعارضات نسلی صرف‌نظر کرده و صرفاً به سراغ مهم‌ترین رهیافت‌های کلان ساختاری و تاریخی در ادبیات نسل‌ها رفته‌ایم که مسئله را در مقام یک پدیده ساختاری بررسی کنیم. در واقع، بحث شکاف و تعارضات نسلی به عنوان پدیده جامعه‌شناختی از سرچشمه‌های نظری چنین رهیافت‌هایی بهتر تغذیه و دقیق‌تر تبیین می‌شوند (Star, 1980).

حال به بررسی مهم‌ترین رویکردهای کلان به مسئله و خطوط بنیانی اندیشه دو تن از برجسته‌ترین نظریه‌پردازان دیدگاه‌های مذکور، کارل مانهایم و پیر بوردیو می‌پردازیم.

۱- رهیافت نسل تاریخی

یکی از قدیمی‌ترین رهیافت‌ها در میان رویکردهای نظری کلان به مسئله شکاف نسلی و تعارض نسل‌ها، رهیافت نسل تاریخی است. این رهیافت - که با تعبیری نظیر فرضیه: «حک‌شدگی یا نقش‌پذیری»^۱ (جاگر ۱۹۸۵)، «تئوری تجربه‌ای»^۲ (هانتینگتون ۱۹۷۴)، رویکرد «آگاهی یا تحقق»^۳ (مانهایم ۱۹۵۲) و مدل «نسل تاریخی»^۴ (برونگارت ۱۹۸۴) مطرح گردیده است - اولین بار توسط مانهایم (۱۹۵۲، ۱۹۳۶) فرمول‌بندی و تدوین گردیده و سپس، توسط تنی چند از نویسندگان و محققین نسل‌ها نظیر ریچارد و مارگارت برونگارت (۱۹۸۹، ۱۹۸۶ و ۱۹۸۴) شفاف‌تر شده و توسعه یافت (داس بیچ^۵، ۱۹۹۵: ۵).

مدعای رهیافت مذکور این است که نسل، صرفاً شامل افراد هم سن یا هم دوره نبوده و فاصله زیستی ۲۰-۳۰ سال نیز در تبیین تغییر اجتماعی با تغییر نسل، نسبتاً بی‌اهمیت است. در واقع، ظهور یک نسل حقیقی و تبلور یک آگاهی نسلی متمایز، نتیجه حوادث تاریخی عظیمی است که افراد در حدود ۱۷-۲۵ سالگی خود در داخل حوزه جغرافیایی واحدی، به طور مشترک آن را تجربه می‌کنند.

^۱- Imprint Hypothesis

^۲- Experiential Theory

^۳- Entelechy approach

^۴- Historical Generational model

^۵- Dassbach

به اعتقاد صاحب نظران این دیدگاه، در دوره‌های عادی حیات اجتماعی، گروه‌های نسلی گذری طبیعی داشته و فرآیندهای جامعه‌پذیری و تخصیص نقش، به عنوان مکانیزم‌های پیوند بین جوانان و گزینه‌های اجتماعی^۱ عمل می‌کنند و آنان، بدون هیچ حادثه عمده‌ای در ساخت‌های بزرگسالی ادغام می‌شوند. اما حوادث مهم تاریخی، می‌توانند به طور شکننده‌ای این پیوندها را تهدید کرده و موجب بروز عدم توافق و اختلاف^۲ بین جوانان و بزرگسالان و نیز در درون گروه‌های سنی جوان، گردند (همان: ۶).

با این حال، بر طبق این رویکرد، وجود نسل‌های تاریخی نباید مفروض گرفته شود، بلکه چنین نسل‌هایی باید از طریق تحلیل یک گروه نسلی و فعالیت‌های آن به طور تجربی اثبات و سپس تبیین شوند. این کشف و اثبات، شامل مشخص کردن یک آگاهی یا هویت متمایز و مرتبط با یک نسل است. تبیین نسل تاریخی نیز شامل مشخص کردن دو چیز است: ۱. مکان‌های جغرافیایی، ۲. حوادث مهم اجتماعی. این دو بر روی هم منجر به شکل‌گیری «آگاهی نسلی» می‌شوند (همان).

مانهایم بانی نظریه نسل تاریخی

بی‌تردید، نافذترین فرد مطرح در نحله فکری نسل تاریخی و مبدل الگوهای نسلی، مانهایم جامعه‌شناس آلمانی (۱۸۹۳-۱۹۴۷) است. وی در شفاف‌سازی ایده نسل تاریخی، بسط نظری آن و تمایز آن از مفهوم نسل بیولوژیک، نقشی اساسی داشته و عنصر برجسته تفکر جامعه‌شناختی پیرامون مسئله نسل‌ها به شمار می‌رود. سیلز در این زمینه می‌نویسد: هرچند از ابتدای قرن ۱۹، یک مفهوم اجتماعی و تاریخی - در مقابل معنای بیولوژیکی - از نسل توسط فلاسفه اجتماعی و جامعه‌شناسانی نظیر اگوست کنت و جان استوارت میل، مطرح بود (سیلز^۳، ۱۹۶۸: ۸۹-۸۸)، اما ورود به تعبیر و تفسیری اجتماعی و تاریخی از مفهوم نسل و کوشش برای فرموله کردن یک تئوری جامعه‌شناختی درباره نسل‌ها، تا زمان مانهایم، عملاً حاصلی نداشته است. به زعم محققین متاخر نیز مانهایم سهمی مهم در برجسته ساختن و نظام یافته کردن این ایده داشت که هر نسل، مهر خاص حوادث اجتماعی - سیاسی دوره اصلی شکل‌گیری (جوانی) خود را بر پیشانی دارد. حوادثی که طی این دوره تجربه می‌شوند نفوذی قاطع و تعیین‌کننده در تمایز ایدئولوژیک و در تعیین ساختار ذهنی، فرهنگ و رفتار بعدی اعضای یک نسل خواهد داشت (شومن و اسکات^۴، ۱۹۸۹: ۳۵۹).

^۱ - Social options

^۲ - Disparity

^۳ - Sills

^۴ - Schuman & Scott

در همین رابطه، شفرز^۱ جامعه‌شناس آلمانی در میان متقدمین نظریه‌سنخ‌شناسانه نسل‌ها از کارل مانهایم نام برده و به سهم مهم وی در بررسی و پژوهش تحولات نسلی در فرهنگ‌ها اشاره می‌کند (شفرز، ۱۳۸۳: ۳۸-۳۹).

بنابراین اتفاق نظر وجود دارد که آغاز طرح پدیده شکاف نسلی و تغییر فرهنگ طی نسل، به عنوان موضوعی برای واکاوی‌های دقیق‌تر علمی در حوزه جامعه‌شناسی به متجاوز از نیم قرن پیش و طرح و توضیح مسئله در آثار مانهایم برمی‌گردد. رهیافت نسل تاریخی مانهایم بعدها در سایر عرصه‌ها از جمله در انسان‌شناسی فرهنگی، مورد توجه محققین برجسته همچون مارگارت مید (۱۹۷۸-۱۹۰۱) قرار گرفته و موضوع تألیف آثاری (از جمله کتاب فرهنگ و تعهد، مطالعه‌ای در شکاف نسل‌ها، ۱۹۶۹، اثر مید) در این زمینه گردیده و تا دوران اخیر تداوم یافته است. در دهه‌های اخیر نسل و تحلیل‌های نسلی، موضوع مهم مطرح در جامعه‌شناسی و علم سیاست بوده که کثیری از محققان - نظیر گلن الدر (۱۹۸۵، ۱۹۷۴)، هنک بکر (۲۰۰۰، ۱۹۹۷، ۱۹۹۴)، مارگارت و ریچارد بروننگارت (۱۹۸۹، ۱۹۸۶)، اسکاربروک و ون دث (۱۹۹۵) و اینگلهارت (۱۹۹۰، ۱۹۷۷) - با رویکرد مانهایمی به آن مشغول بوده‌اند.

به شکل موجز توسط وارن رمپل^۲ در کتاب «نقش ارزش در جامعه‌شناسی معرفت کارل مانهایم» (۱۹۶۵) و به صورت پراکنده در دیگر منابع مرتبط با موضوع نسل‌های تاریخی، آمده است.

در مجموع کند و کاو در منابع موجود حاکی از آن است که نمی‌توان نظریه مانهایم را نظریه‌ای نظام‌یافته که ساز و کارهای دقیق پیدایش شکاف نسلی را بیان نموده و در داخل یک مدل منسجم تبیین‌گر قرار دهد به شمار آورد و اساساً این نظریه یک نظریه قیاسی است، با این حال مفروضات نظری اساسی مانهایم مبنی بر این که تجارب دوره زندگی به ویژه دوره اصلی جامعه‌پذیری (نوجوانی و اوایل جوانی) آن نسل بر گرایش‌های ذهنی یک نسل در طول حیات آنها تأثیری قاطع دارد، چارچوب مفهومی قدرتمندی برای پیش‌بینی گرایش‌های فرهنگی نسل‌ها فراهم می‌سازد. بر این اساس تجارب منحصر به فرد نسلی و هویت‌های برآمده از آن در هر جامعه گرایش‌های فرهنگی هر نسل را شکل می‌دهد. همین ایده، رویکرد نسلی مانهایم را نسبت به سایر رویکردهای موجود برتری بخشیده و علت اصلی رجوع محققین مسائل نسلی به آن است.

در واقع، این مانهایم است که برای نخستین بار، تأکید می‌کند که «نسل» یک موجودیت اجتماعی^۱ و نه یک ضرورت بیولوژیکی است. از این رو، وی در مقاله معروف «مسئله جامعه‌شناختی

^۱ - Bernhard Schafers

^۲ - F. Warren Rempel

نسل‌ها»، پیدایش نسل اجتماعی با تغییر اجتماعی و سرعت آن مرتبط می‌داند و معتقد است جایی که حوادث تازه کمیاب و تغییر کند است، اساساً یک نسل مجزا ظاهر نمی‌شود (۱۹۵۲: ۳۰۹)؛ بلکه فقط هنگامی که در جایی چنین حوادثی زیاد و سریع رخ می‌دهند، به طوری که یک گروه نسلی برحسب آگاهی تاریخی - اجتماعی خود متمایز می‌شوند، از یک نسل حقیقی می‌توان صحبت نمود (شومن و اسکات، ۱۹۸۹: ۳۵۹).

به عقیده رمپل، رهیافت عمده مانهایم در فهم تحول اجتماعی و تغییرات ارزشی را باید در مطالعه او درباره مسئله نسل‌ها، یافت. از نظر مانهایم، نسل محل ظهور و محمل انتقال و تداوم جهت‌گیری‌های فکری و فرهنگی جدیدی است که در بستر اجتماعی - تاریخی ویژه‌ای که هر نسل معین در آن رشد کرده، ریشه دارد. این جهت‌گیری‌ها به صورت اهداف، نیات و راه‌حل‌های نو برای مشکلات حیاتی جامعه به صورت تکامل و ظهور یک «سبک نسلی»^۲ ظاهر می‌شود (رمپل، ۱۹۶۵: ۵۵-۵۶).

نظریه نسلی مانهایم، با وجود تأکید روی ماهیت اجتماعی نسل‌ها، حاوی مفهوم دوره زندگی^۳ نیز هست، زیرا هرچند نظر وی درباره نقطه زمانی‌ای که در آن یک گروه نسلی شروع به شکل‌گیری یک نقش نسلی منحصر به فرد می‌کند، فاقد وضوح کافی است، اما به نظر می‌رسد وی سن ۱۷ سالگی، گاه کمی زودتر و بعضی اوقات اندکی دیرتر (۱۹۵۲: ۳۰۰) را در این مورد معین می‌کند. پیش‌تر نیز در مقاله مذکور گفته است که سن ۲۵ سالگی، احتمالاً نقطه پایان شکل‌گیری نسل به صورت اساسی آن خواهد بود (شومن و اسکات، همان: ۳۶۱).

بنابراین، مانهایم و اغلب نویسندگان هوادار وی، فرض کرده‌اند که اواخر نوجوانی و اوایل جوانی، در واقع «سال‌های شکل‌گیری»^۴ اصلی هستند که طی آن، دیدگاه‌های فردی مجزا و متمایز درباره سیاست و جامعه در سطح وسیعی شکل می‌گیرد. به اعتقاد مانهایم، تنها در این نقطه از چرخه حیات است که برخوردی «زنده و نو» با جهان اجتماعی - سیاسی به وجود می‌آید که در طول تاریخ بعدی زندگی فرد بندرت تکرار خواهد شد. در همین رابطه است که دیویس (۱۹۷۹) صحبت از تأثیر حوادث تاریخی برجسته‌ای می‌کند که طی دوره نوجوانی رخ داده و ساختار وجودی^۵ اصلی ما را از صرف هستی ما در جهان، مجزا ساخته و شکل می‌دهد (همان).

^۱- Social Creation

^۲- Generation Style

^۳- Life Course

^۴- Formative Years

^۵- Existential Fabric

بدین ترتیب در فرمول‌بندی مانهایم از نسل‌های تاریخی، در واقع عوامل منش جمعی^۱، حوادث چرخه حیات و وقایع اجتماعی - تاریخی بهم می‌پیوندند. در این رویکرد، شکل‌گیری نسل اجتماعی، صرفاً نتیجه مشابهت افراد در تاریخ تولد نبوده، بلکه به تعبیر سی‌رایت میلز (۱۹۵۹) ایده مانهایمی نسل تاریخی بایستی برحسب تقاطع بیوگرافی و تاریخ - یا تعامل حوادث چرخه حیات فردی با شرایط و حوادث حیات اجتماعی و تاریخی - درک شود (داس بچ، همان: ۶).

با این حال و علی‌رغم تأکید مانهایم بر اهمیت توجه به هر سه نوع جایگاه در مطالعات مربوط به نسل‌ها، توجه سیستماتیک ناچیزی به مسایل و ابعاد مربوط به جایگاه‌های مکانی و زمانی شده است؛ به طوری که به غیر از چند استثناء، اغلب تحقیقات نسلی منحصرأ روی «سن» و جایگاه در چرخه حیات متمرکز بوده است و توجه به جایگاه‌های جغرافیایی و شرایط تاریخی در پژوهش‌های نسلی اهمیت فرعی داشته است (همان).

مفروضات اصلی نظریه نسلی مانهایم

به اعتقاد شارحین، مفهوم و نظریه نسل تاریخی مانهایم حاوی چند فرض یا پایه اساسی به شرح زیر است:

- وقایع و تغییرات مهم اجتماعی - تاریخی در سطح کلان (تاریخ مشترک نسل).
- تجربه حوادث مذکور به طور مشترک توسط گروهی تقریباً هم سن و سال در حدود ۱۷-۲۵ سالگی آنان (تجارب اجتماعی مشترک نسل).
- تشکیل آگاهی یا ذهنیت مشترک^۲ که در واقع نوعی معرفت، ادراک یا دیدگاه مشترک در بین مجموعه‌ای از افراد است که با چنین وقایعی در مرحله خاصی از رشد و کمال خود مواجه می‌شوند (دیدگاه و ایدئولوژی متمایز نسل).
- تأثیر ایدئولوژی و ذهنیت (آگاهی) نسلی برآمده از تجارب فوق بر روی گرایش‌ها و رفتارهای نسل و تفسیر حوادث بعدی براساس دیدگاه ویژه نسلی.
- پایداری نسبی تأثیر تجارب نسلی در طول حیات اعضای نسل و حضور مسلط آن در حافظه جمعی نسل (تداوم درون نسلی).
- تمایز نسل جامعه‌شناختی - با شاخصه‌های یاد شده - از نسل‌های بیولوژیک و جمعیت‌شناختی^۱، که اولی فاقد بعد اجتماعی - تاریخی و دومی با وجود تجارب مشابه جمعی (مثل

^۱ - Collective Character

^۲ - Entelechy

تاریخ تولد، زمان فارغ‌التحصیلی یا ازدواج یا بچه‌دار شدن و ...) فاقد آگاهی یا ایدئولوژی متمایز و ویژه نسل است که در نگاه مانهایم اهمیتی به سزا دارد (شومن و اسکات، همان: ۳۶۷-۳۵۹).

بر پایه مفروضات نظری مانهایم، نسل که در جریان کنش و تجربه تاریخی مشترک شکل می‌گیرد و از رهگذر آگاهی و حافظه جمعی تداوم می‌یابد، منبع خاصی برای هویت ارزشی افراد است. در این رویکرد، نسل به عنوان جمعی مطرح است که با آگاهی خاص از مقولاتی همچون رفاه، عدالت، ناامنی، استثمار و ... پیوند خورده است و در ذهنیت عموم افراد آن، مفهومی آرمانی از مقولات مذکور وجود دارد و بر این اساس، از آمادگی ذهنی و رفتاری خاص که غالباً متفاوت از نسل‌های قبلی است، برخوردار می‌باشد.

به همین دلیل، مانهایم در مقاله نسل‌ها توصیف می‌کند که چگونه افراد واقع شده در یک نسل، در واقع زیر چتر ایدئولوژیک و آرمانی خاصی قرار می‌گیرند و از آن منظر، دنیا را به شیوه‌ای متفاوت از همتایانشان در نسل‌های قبل تفسیر می‌کنند؛ تا آنجا که همین تجارب و آگاهی‌های منحصر به فرد و مشترک مربوط به یک نسل است که راه تغییر اجتماعی را باز می‌کند (مارشال^۲، ۱۹۹۴: ۱۹۹).

در پرتو چنین تحلیل جامعه‌شناسانه‌ای است که مانهایم از نسل به عنوان یکی از اشکال مهم هستی جمعی و یکی از واحدها و گروه‌های اجتماعی که اهمیتی قابل قیاس با طبقه و قشر اجتماعی در تعیین تنوع سنخ‌های اندیشه و سایر فرآیندهای ذهنی دارد و در مواردی بسیار، بر اصول انتخاب، سازمان‌دهی و قطب‌بندی نظریه‌ها و دیدگاه‌های رایج - نظیر لیبرالیسم، محافظه‌کاری یا سوسیالیسم - در جامعه‌ای مفروض و در زمانی معین تأثیر نهاده و سیر تحول عقاید و اندیشه‌ها و مفاهیم را به حرکتی موزون و منظم که از توالی نسل‌ها تأثیر می‌پذیرد، یاد می‌کند و خود نیز دست به کار توسعه شناخت اثرات طبقه بر ساختارهای ذهنی در مقایسه با تأثیر نسل، می‌گردد (شومن و اسکات، همان: ۳۶۰؛ مجیدی، ۱۳۸۰: ۳۴۶-۳۵۴).

بدیهی است در تحلیل نهایی وی، به عنوان اندیشمندی ملهم از مارکسیسم، قشربندی طبقاتی بیشترین اهمیت را در بین تمامی گروه‌ها و مواضع اجتماعی زیربنایی دارد؛ رمپل در این خصوص می‌نویسد: به اعتقاد مانهایم، ارزش‌ها در قشرهای مختلف اجتماعی تفاوت می‌پذیرند. هرچند قلمرو مشترکی از ارزش‌های اصلی وجود دارد که تمام قشرها ممکن است در آن شریک باشند، اما قشرهای اجتماعی مختلف تا آنجا که از منظر موقعیتی در جریان (ساخت) اجتماعی واقع شده‌اند و قادرند «جهت تازه‌ای از مقاصد و نیات را طرح‌ریزی نموده»، اهداف جدیدی را تصویر نمایند و راه‌حل

^۱ - Cohorts

^۲ - Marshall

جدیدی را برای «فشارهای حیاتی» پیدا کنند، در ارزش‌ها تغییر و تنوع به وجود می‌آورند (رمپل، همان: ۵۵).

با این حال، به اعتقاد رمپل، رویکرد اساسی مانهایم در خصوص درک تحول اجتماعی^۱ و تغییرات ارزشی^۲، در مطالعه او درباره مسئله نسل‌ها و با تأکید بر موجودیت و آگاهی ویژه یک نسل مطرح شده است. از نظر مانهایم، ارزش‌ها، فرآورده‌های ساختگی^۳ نیستند، بلکه آنها «... هنگامی که نسل‌های جدیدی در داخل جریان‌های زندگی که تکاملی بوده و به صورت تدریجی آشکار می‌شوند، به ظهور می‌رسند، و نیز هنگامی که واقعیت اجتماعی در حال رشد، مسایل غیرقابل محاسبه و جدیدی را به جریان‌های فکری عرضه می‌کنند، تولید می‌شوند» (رمپل، همان).

بنابراین، به عقیده مانهایم، ارزش‌های جدید فرآورده محتوم دو جریان تغییر اجتماعی کلان هستند: ۱. جریان ظهور نسل‌های جدید، ۲. جریان توسعه و تحول اجتماعی که مسایل پیش‌بینی نشده و جدیدی را در مقابل جریان‌های فکری حاکم قرار می‌دهد و در واقع، پارادایم جدیدی را برای تحلیل می‌طلبد. در این میان، به نظر می‌رسد تغییر و نوظهوری^۴ ارزش‌ها و سبک‌های زندگی و تفکر، عمدتاً و اساساً ویژگی نسل‌هایی هستند که پی در پی، به ظهور می‌رسانند. چنانکه مانهایم (مقالات جامعه‌شناسی معرفت: ۳۱۴) در خصوص جریان‌های تغییر اجتماعی و تحول آگاهی و ارزش‌ها طی نسل می‌نویسد: آگاهی‌های حقیقی^۵، اساساً به وسیله روندها و جریان‌های تحول اجتماعی و فکری که قبلاً از آن صحبت نمودیم، به ظهور می‌رسند. هریک از این روندها و جریان‌ها - که می‌توان آنها را با استفاده از مفهوم ساخت اجتماعی هم تبیین نمود - نگرش‌های اساسی خاصی را تکامل می‌بخشند که فراتر از تغییر نسل‌ها هستند و به عنوان اصولی پایدار - علیرغم تغییر مستمر - زیربنای توسعه اجتماعی و تاریخی به شمار می‌روند. به علاوه، نسل‌های جدیدی که پی در پی ظاهر می‌شوند، نیز آگاهی‌ها و ایده‌های نسلی خود را بر آگاهی‌های کلی ثابتی که مربوط به نظام‌های فکری قطبی مختلف هستند، تحمیل می‌کنند. به این ترتیب است که مثلاً ارزش‌ها و آگاهی‌های مربوط به جریان‌های سیاسی - اجتماعی لیبرال، محافظه‌کار و یا سوسیالیستی از نسلی به نسل دیگر تغییر و تحول پیدا می‌کنند (همان: ۵۹).

1- Social Transformation

2- Valuational Changes

3- Manufactured

4- Novelty

5- Genuine Entelechy

مطالب فوق حاکی از آن است که، در نظر مانهایم جامعه بشری به طور عادی، دارای تغییر و تحول تدریجی و ناپیدا اما اساسی و جدی است که حاصل آن، ظهور نسل‌هایی با ایده‌ها و تفکرات جدید است. نسل‌های نوعی که ایده‌ها و ارزش‌های خود را به عنوان چیزی برتر بر ذخیره اصول و ارزش‌های مربوط به جریان‌های موجود ایدئولوژیک و فکری، می‌افزایند و به تعبیر دیگر، دست به باز تعریف افکار و ایدئولوژی‌های رایج می‌زنند. به علاوه، چنان که رمپل به آن توجه دارد، در رویکرد مانهایم، تغییر فرهنگی در حالت عادی ماهیتی بیشتر ذره‌ای^۱ و انباشتی دارد تا اینکه مجموعه‌هایی از گسست‌های فرهنگی - ارزشی عمده و ناگهانی یا اخلاقی‌هایی پراکنده در جریان‌های فکری موجود باشد (همان). به اعتقاد وی، حتی در دوره‌هایی که «انقلابی» نامیده می‌شوند، در واقع «کهنه و نو با هم مخلوط‌اند» (مقالات جامعه‌شناسی فرهنگ: ۱۷۱) با این حال نباید این‌گونه تصور کرد که چنین تغییراتیبه شکل یک ستر مطلق^۲ رخ می‌دهد و ترکیبی کاملاً جدید و بی‌سابقه در این زمینه به دست می‌دهد؛ بلکه چنان که مانهایم در «شناخت زمانه ما» می‌نویسد: همین تغییرات نسلی کوچک در فرهنگ و ارزش‌ها هم به قدر کافی مهم هستند و باید مورد توجه قرار گیرند (همان).

بنابراین، ارزش‌ها در رویکرد جامعه‌شناختی مانهایم متغیری وابسته و در عین حال مستقل به شمار می‌آیند. یعنی از یک سو وابسته به شرایط اجتماعی و تاریخی دوره‌های مختلف هستند. از سوی دیگر به عنوان متغیر مستقل در تغییر اجتماعی به دو صورت نقش بازی می‌کنند: اولاً، به عنوان نظام‌های ارزشی مستقر، پاسخ‌های کانالیزه شده و مشخص افراد و نهادها در حیات اجتماعی را ممکن می‌سازند و در خدمت تحقق جریان‌ها و روندهای اجتماعی قرار می‌گیرند و ثانیاً، به منزله پایه برای نوآوری‌های ارزشی بعدی عمل کرده و برای نسل‌های پی‌درپی در حال ظهور، امکان‌نوسازی و ارزش‌گذاری مجدد بر رویه‌های فکر و عمل موجود و تولید سبک‌های زندگی جدیدتر را به صورت تدریجی و ترکیبی فراهم می‌سازند و از این طریق، راه تغییر اجتماعی را هموار می‌سازند.

در نهایت مانهایم معتقد است علی‌رغم سنتز ارزش‌های قدیم و جدید در هر دوره، نوآوری‌های ارزشی و فرهنگی و تولید سبک‌های زندگی نو اساساً کارکرد نسل‌های نوظهور تاریخی است که معمولاً نسل‌های دیگر را، که به سبک‌های معمول و جاری اندیشه و عمل عادت کرده و ذهنیات و انتظاراتی متفاوت با آنها دارند، آشفته و بدبین و وحشت‌زده می‌کند و موجب تعارضات جدی نسلی می‌شود، به طوری که سیستم آموزشی جدیدی لازم می‌آید که اینان (نسل‌های قبل) را طوری تربیت مجدد کند که خود را در برابر تغییرات فرهنگی تازه نبازند و بتوانند با آن کنار بیایند (همان: ۵۶-۵۷).

^۱ - Microscopic

^۲ - Absolute Synthesis

در مجموع دعوت مانهایم - به عنوان بانی و حامی جامعه‌شناسی نسل‌ها - از جامعه‌شناسان برای پیشقدم شدن در توضیح مسئله نسل‌ها و درک اهمیت اجتماعی این واقعیت که چگونه فرهنگ طی نسل تکامل می‌یابد، با صبغه‌ای نیم‌قرنه بی‌پایخ نماند و این سنت فکری در توجهات بعدی به مفهوم «نسل تاریخی» از سوی جامعه‌شناسان و محققان برجسته‌ای همچون برونگارت‌ها، اینگلهارت، بکر و اسکاربروک و ون دث دنبال شده و ادامه پیدا کرده است. علاقه مذکور، چنان که شومن و اسکات به درستی یادآور شده‌اند، به ویژه در اثر اعتقاد به قدرت تبیینی بالقوه این مفهوم برای فهم رفتار سیاسی فردی و جمعی در سال‌های اخیر برانگیخته شده است که سهم گروه‌های نسلی در حال ظهور را در تغییر اجتماعی بررسی و آزمون می‌کند.

۲- رهیافت تضادگرا در زمینه تعارض و شکاف نسل‌ها

جدایی و تعارض نسل‌ها به عنوان مسئله اجتماعی در حوزه جامعه‌شناسی تضاد نیز مورد توجه قرار گرفته است. در این چشم انداز، نقطه عزیمت در تحلیل تعارضات نسلی، ساخت اجتماعی عینی بوده و با محور قرار دادن تضاد منافع مادی گروه‌های مختلف نسلی، که در جامعه هم‌زیستی زمانی و مکانی دارند، مسائل نسل‌ها و شکاف‌های ایدئولوژیک و فرهنگی بین آنها را ناشی از تضاد زیربنایی یاد شده و در تناظر با موقعیت و منافع اجتماعی نسلی در نظر گرفته می‌شود. تشریح دقیق‌تر ابعاد و ساز و کارهای جدائی و تعارض نسل‌ها از منظر تضاد ساختاری، در نظرات پیر بوردیو جامعه‌شناس معاصر فرانسوی که به تحلیل این مسئله دست زده است قابل واکاوی است.

نظریه نسلی پیر بوردیو

بوردیو جامعه‌شناس فرانسوی نیز مسئله نسل‌ها، روابط نسلی و تضاد و تقابل میان نسل‌های مختلف در عرصه‌های اجتماعی، نظیر دانشگاه، سیاست، ادبیات، هنر و غیره را پی‌گیری و تحلیل کرده است. وی به عنوان جامعه‌شناسی که متأثر از دیدگاه کلان مارکسیستی و رویکرد تضاد است، چالش‌های بین نسلی را همانند سایر تعارضات اجتماعی، مستقل از طبقه و نظام قشربندی اجتماعی یا به تعبیر او نظام‌های سلطه و نابرابری در عرصه‌های مختلف، نمی‌داند و در چارچوب نابرابری و تضاد اجتماعی به تحلیل روابط و تعارضات نسلی در ابعاد اجتماعی - اقتصادی و فکری - فرهنگی می‌پردازد.

به اعتقاد بوردیو، در شرایط معاصر، شکاف نسل‌ها، شکافی افقی بوده و در عرصه‌ها و میدان‌های مختلف اجتماعی، اعم از نهادی یا غیرنهادی، رویارویی بین جوانان و افراد مسن عملاً حاکی از

تعارض بین افرادی با مواضع گوناگون قدرت و ثروت است. با وجود اشارات پراکنده به تضاد بنیادین نسل‌ها، بوردیو، در کتاب «سئوالات جامعه‌شناسی»^۱ (۱۹۸۴) خود به طور متمرکز وارد این بحث شده است. در این اثر وی ابتدا یادآور می‌شود که واکنش حرفه‌ای جامعه‌شناس بیادآوردن این مسئله است که تقسیم‌بندی سنی به پیر و جوان، اساساً خودسرانه است و به همین جهت، مرزبندی میان جوانی و پیری یا محدوده‌های وضع‌شده بین نسل‌ها، در تمام جوامع تنش‌زاست (بوردیو^۲، ۱۹۸۴: ۱۴۳). آنگاه با اشاره به سوابق موضوع می‌نویسد: حتی از گذشته‌های دور و قرون وسطی، شواهدی در دست است که نشان می‌دهد خصوصیتی که به عنوان خصایص «متفاوت» و مختص جوانان و دوره جوانی عنوان شده، اساساً برای توجیه و تسهیل مصادره قدرت به دست بزرگسالان بوده و به مسئله سلطه پیران بر جوانان برمی‌گردد. به عنوان شاهد مثالی در این زمینه، بوردیو به رساله‌ای مربوط به قرن ۱۶ در فلورانس اشاره می‌کند که در خصوص رابطه بین جوانان و چهره‌های نخبه اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جوامع، نشان می‌دهد پیرها یک ایدئولوژی خشونت و بزنی بهادر بودن را برای جوان‌ها تبلیغ می‌کرده‌اند تا از این رهگذر، خصوصیتی همچون پختگی، حکمت و عقلانیت، و در نتیجه، قدرت را برای خود نگهدارند (همان).

بنابراین در نگاه بوردیو، تقسیم قدرت و طبقه‌بندی براساس سن، همانند جنسیت و طبقه، در واقع در پی ایجاد نظم است که در آن هرکس سر جای خودش قرار گیرد (همان: ۱۴۴). به همین جهت است که جوامع در دوران‌های مختلف بر این مرزبندی پای فشرده‌اند و طبقه‌بندی براساس سن و نسل، همواره موضوع نوعی دخل و تصرف‌های^۳ هدفدار بوده است. از این رو به گواه مردم‌شناسان، جوامع، نوعاً با هر عاملی که محدودیت‌ها و مرزهای موجود بین سنین را دگرگون سازد، و در نتیجه دیگر معلوم نباشد چه کسی جوان و چه کسی پیر است، به مبارزه برخاسته‌اند (همان). چنین مباحثی دال بر این است که از نظر بوردیو، جوان و پیر نه یک امر عینی و واقعی، بلکه یک ساختار اجتماعی^۴ هستند که در نتیجه مبارزه میان پیر و جوان در میدان‌های مختلف اجتماعی به وجود می‌آید. بنابراین رابطه میان سن اجتماعی^۵ و سن بیولوژیکی^۶، رابطه‌ای پیچیده است و همچنان که بوردیو در مورد حوزه‌های مد و تولید هنری و ادبی نشان می‌دهد، هر میدان^۷ - فضای روابط عینی میان کنشگران و عاملینی که

^۱ - Question de sociologic

^۲ - Bourdieu p.

^۳ - Manipulations

^۴ - Construites socialment

^۵ - Age social

^۶ - Age biologique

^۷ - Champ

جایگاه‌های مختلفی در این فضا دارند - دارای قوانین سنی ویژه‌ای است. پس باید قوانین کارکرد هر حوزه، مواردی را که بر سر آنها در حوزه معینی بین نسل‌های پیر و جوان دعوا و تنش وجود دارد و نیز تقسیم‌بندی‌هایی را که این مبارزه به وجود می‌آورد، شناخت (همان).

این‌ها همه نشانگر این است که «سن» یک واقعیت بیولوژیکی است که از نظر اجتماعی دستکاری و در جهت مقاصد خاص از آن استفاده یا بهتر بگوئیم، سوء استفاده می‌شود. به عبارت دیگر، از نظر بوردیو، صحبت از جوانان بعنوان یک «واحد اجتماعی»^۱ و یک گروه ساخته شده^۲ مشخص و با منافع مشترک و نسبت دادن این منافع و علائق به یک سن مشخص بیولوژیک، خود یک سوء استفاده مسلم به شمار می‌رود (همان: ۱۴۵-۱۴۴).

بدین ترتیب، بوردیو به جای تبیین شکاف نسل‌ها با معیارهای ذهنی و برحسب تأثیر جریان‌ها و حوادث عمده تاریخی بر روی ذهنیت و آگاهی/ هویت ویژه نسلی که بر رهیافت مانهایمی مسلط است، با رویکردی عینی به تبیین تعارضات نسلی برحسب جایگاه استراتژیک و عصری هر نسل در رابطه با مجموعه‌ای از منابع و نبرد نسل‌ها برای استفاده انحصاری از منابع مذکور می‌پردازد. منابعی که در واقع محصول شرایط تاریخی هر نسل است و دستیابی و بهره‌برداری از آن چنانکه ترنر نیز یادآور شده است، مستلزم نوعی هویت و همبستگی نسلی است که از سوی یک نسل علیه نسل‌های رقیب، سازمان می‌یابد (ترنر، ۱۹۹۸: ۳۰۲). از این‌رو ویژگی بارز جامعه‌شناسی بوردیو است که نسل را به عنوان یک ساخته اجتماعی، حاصل تضاد بر سر منابع اقتصادی و فرهنگی در داخل یک میدان معین می‌داند (همان).

ساختار طبقاتی و نظام آموزشی

از سوی دیگر بوردیو بحث از مسائل نسل‌ها را به چارچوب طبقات و نظام‌های آموزشی کشانده است. وی در این خصوص ابتدا به تحلیل شرایط اجتماعی و موقعیت جوانان طبقات مختلف در بخش‌های گوناگون جهان اجتماعی، به ویژه در حوزه‌های مهم اقتصاد و آموزش می‌پردازد و در این زمینه می‌نویسد:

دنیای اقتصادی واقعی‌ای که جوانان [وابسته به قشرهای مختلف] در آن قرار دارند، یکسان نبوده و در واقع ما دو نوع اقتصاد جوانی با تفاوت در تمام زمینه‌های زندگی داریم که باید بتوان آنها را تحلیل نمود. مثلاً می‌توان به طور سیستماتیک، شرایط زندگی، بازار کار، بودجه و زمان در اختیار

^۱ - Unite sociale

^۲ - Groupe constitute

جوانانی را که به کار اشتغال دارند و جوانان هم پس آنها را که دانشجو هستند از یکسو و محدودیت‌ها و فشارهایی را که بار آنها از طریق وابسته بودن به خانواده سبک‌تر می‌شود از سوی دیگر تحلیل کرد. به این معنی که بعضی جوانان این امتیاز را دارند که از سوی خانواده، دانشگاه و ... حمایت می‌شوند، در حالی که عده‌ای دیگر از آنان از چنین امتیازاتی محروم‌اند. بنابراین این فقط نوعی خطای زبانی^۱ است که ما از یک مفهوم عام یعنی «جوانی» برای سخن گفتن از دنیاهای اجتماعی‌یی^۲ که هیچ وجه اشتراکی با هم ندارند، استفاده کنیم. در این رابطه، از یکسو ما یک جوانی طبیعی یا دنیای جوانی به معنای حقیقی آن داریم که مشخصه اصلی آن «غیرمسئول بودن موقت» است و مربوط به نوجوانان و جوانان طبقات مرفه می‌باشد و از سوی دیگر، دنیای جوانانی است که در واقع فاقد امکانات و فرصت اجتماعی مشخص برای جوانی کردن هستند. این گروه، بواقع بعضی اوقات پسر و بعضی وقت‌ها جوان‌اند یا به عبارتی هم کار می‌کنند و هم گاه به جوانی مشغول می‌شوند. این دو جوانی، نشانگر دو قطب فضای امکاناتی هستند که به جوانان داده می‌شود (همان: ۱۴۵). البته، همان‌طور که تونو^۳ جامعه‌شناس فرانسوی نشان داده است، میان دوسر افراطی این طیف - جوان مرفه که خواهان تمدید دوره خوش نوجوانی تا نهایت است و جوان طبقه کارگر که هیچ‌گاه نوجوانی ندارد - یک سری چهره‌های بینابینی هم وجود دارد (همان).

بنابراین، از نظر بوردیو، آنچه واقعیت دارد، ساخت و فضای امکانات جوانان طبقات بالا و پائین و تفاوت میان طبقات از این لحاظ است که خود بخشی از تعارضات نسل‌های معین را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر، بنابر تحلیل بوردیو، نظام آموزش مجانی در جوامع معاصر، یکی از عواملی است که باعث شده تضاد واقعی میان جوانان طبقات مختلف، آشکار نگردد؛ زیرا این نظام فراگیر، فرزندان همه اقشار را در خود جای داده است و در واقع به بخشی از جوانان «بیولوژیک» که قبل از آن، امکان نوجوان بودن نداشته‌اند، این موقعیت لاقبل موقت را بخشیده است که در کنار فرزندان طبقات مرفه جامعه بنشینند و نوجوانی‌ای همانند آنها را تجربه کنند، که این خود یک مسئله اجتماعی بسیار بزرگ است (همان: ۱۴۶).

به اعتقاد بوردیو، تحول در نظام آموزشی و وجود سیستم آموزش اجباری و مجانی در دبیرستان‌ها در جوامع معاصر، موقعیت نوجوانی و جوانی تازه‌ای به قشر جوان بخشیده و سبب شده است برخلاف نسل‌های قبل، اینان در موقعیتی جدای از تعاملات جامعه و زندگی اجتماعی و شغلی و

^۱- Abus de langage

^۲- Univers sociaux

^۳- Thevenot

در فضای مدارس تجارب تازه‌ای به دست آورده و قوی‌ترین تأثیرات را از این موقعیت جدید و حضور طولانی در مدارس و آموزشگاه‌ها پذیرند. البته، با اینکه این تجربه حضور در مدارس خیلی تعیین‌کننده است، در همین موقعیت نیز، تفاوت‌های طبقاتی تداوم یافته و به وضوح خود را آشکار می‌سازند:

نوجوانان طبقات بالا، با انقطاعی عمیق با زندگی اجتماعی، خود را برای مشاغل سطح بالای آینده آماده می‌سازند؛ در حالی که برای نوجوانان طبقات پائین، این حضور به معنای انقطاعی کمابیش موقت از دنیای کار و بزرگسالی است که مایلند هر چه زودتر با ترک مدرسه، به آن پیوندند. میل واقعی جوانان طبقه پائین این است که از موقعیت جوانی خارج شده و بزرگسال شوند و توانمندی‌های اقتصادی یک بزرگسال را تجربه کنند؛ یعنی پول داشتن که برای اثبات خود و نیز به رسمیت شناخته شدن به عنوان یک مرد، خیلی مهم است (همان).

به اعتقاد بوردیو این موقعیت - دور شدن از محیط کار و تحصیلات طولانی اجباری - هر چند صرفاً نتیجه مثبت نداشته و برای فرزندان طبقات پائین، مشکل‌ساز نیز خواهد بود، با این حال همین که این نوجوانان دانش‌آموز یا دانشجو هستند. موقعیت خاصی پیدا می‌کنند: آنان نیز می‌توانند بین هم‌تپ‌های خودشان یعنی جوانان دختر و پسر و جدا از محیط کار باشند. همچنین به دلیل دانشجو بودن، از انجام یک سری وظایف در خانه معاف‌اند؛ این‌ها عواملی مهم در طبقات پائین است که به عنوان یک قرارداد یا تحول خاموش و آرام^۱، دارد عمل می‌کند (همان: ۱۴۷).

در نظر بوردیو جدایی جوانان طبقه پائین از دنیای کار از اهمیتی خاص برخوردار است، خصوصاً که این جدایی با تأثیرات آموزشگاه نیز همراه است. زیرا مدارس و آموزشگاه‌ها صرفاً محل یادگیری دانش و تکنیک نیست، بلکه در عین حال آموزش نهادی است که به افراد - از هر طبقه - تیر یا عنوان، مثلاً لیسانس، دکتری و ... می‌دهد و این عناوین به فرد، از هر طبقه اجتماعی که باشد، حقوقی اعطاء می‌کند و نیز مطالباتی را در افراد تحصیلکرده و خانواده‌های آنان بوجود می‌آورد که بر خلاف قبل - که مرزها و محدودیت‌های طبقاتی، مشخص و در نسل‌های جوان و بزرگسال درونی شده بود و به نظر عادلانه می‌رسید - جامعه پاسخگوی آن مطالبات نیست.

بدین ترتیب، عدم تناسب مطالبات تحصیل‌کردگان طبقات مختلف با شانس‌های واقعی آنان در جامعه، معاصر نتیجه دمکراتیزه شدن آموزش و دسترسی به آن برای جوانان همه طبقات است. در نتیجه، امروزه چون آموزش و مدرک گرفتن برای فرزندان طبقات پائین نیز قابل دستیابی است، عملاً

^۱ - Contrat talette

ما شاهد ایجاد تورم شرکت‌کنندگان برای رفتن به دبیرستان و دانشگاه هستیم که این امر به نوبه خود باعث فراوانی و در نتیجه، بی‌ارزش شدن مدارک و عناوین تحصیلی و نیز موقعیت‌های اجتماعی مربوط به آنها - نظیر لیسانسه بودن، پزشک عمومی بودن و ... - در نسل‌های اخیر شده است (همان: ۱۴۸-۱۴۷).

البته در نظر بوردیو، تأثیرات منفی این تورم آموزشی پیچیده‌تر از آن است که معمولاً گفته می‌شود. پیامدهای این پدیده سبب می‌شود مطالباتی که در نسل‌های جدید فارغ‌التحصیلان به طور طبیعی به وجود می‌آید، از سوی جامعه بی‌پاسخ بماند. در واقع، امروزه میان مطالباتی که نظام آموزشی در تحصیل‌کردگان قشرهای مختلف تقویت می‌کند و به آنها ارجحیت می‌دهد و شانس‌های شغلی، رفاهی و غیره که واقعاً برای آنان وجود دارد یک شکاف سرخوردگی به وجود می‌آید و نوعی طرد و نفی جمعی^۱ پیش می‌آید که همه این‌گونه آموزشگاه‌ها، تحصیلات و مدارک را رد کنند. این وضع، در برابر وضعیت دوره‌های قبل قرار می‌گیرد که از مدل پدرکارگر - پسر کارگر تبعیت می‌شد و شانس‌های عینی و شرایط واقعی نشانه کارکرد درست اقتصاد و جامعه بود، یعنی مدرسه و دانشگاه مجانی، توقعات خاص بوجود نمی‌آورد و زندگی نسل‌ها در چارچوب امکانات و مطالبات طبیعی طبقاتی، خوب پیش می‌رفت. اما امروزه، یک انقطاع و گسستی در دایره بسته طبقاتی پیش آمده، که گرچه راه ارتقاء اجتماعی جوانان طبقات پائین را تا حدودی باز نموده است، سبب سرخوردگی روانی - اجتماعی آنها نیز شده است (همان: ۱۴۹-۱۴۸).

نکته مهم در این خصوص این است که به اعتقاد بوردیو، ورود فرزندان طبقات پائین به مدارس و دانشکده‌های آزاد، اجباری و مجانی، از طریق بالا بردن مطالبات خود و خانواده‌شان که پاسخ اجتماعی (شانس کار و زندگی خوب) برای آنها وجود ندارد، نهایتاً بحران‌ساز خواهد بود؛ زیرا فرد - جوان طبقه پائین - می‌تواند در عین حال که در نظام آموزشی براحتی حل نشده و خود را بیگانه با آن می‌بیند، اما در خرده فرهنگ آموزشی مشارکت کند و جذب محیط دانشجویی و جزو باند دانشجویانی باشد که سبک زندگی دانشجویی خاص هم دارند و در همان حال، حالت سرخوردگی نسبت به دنیای کار و شغل داشته باشد. در این حالت، جوان طبقه پائین با جدا شدن از دایره بسته بازتولید - پسر کارگر، کارگر خواهد شد - ابهامی را کشف خواهد کرد و آن این است که متوجه می‌شود نظام آموزشی در بازتولید^۲ امتیازات اجتماعی مشارکت دارد. اساساً طبقات محروم برای کشف اینکه نظام آموزشی به عنوان ابزار بازتولید عمل می‌کند، باید وارد نظام آموزشی شوند؛ در حالی که قبل از آن

^۱ - Refus collectifs

^۲ - Reproduire

ممکن بود فکر کنند مدارس، آزادی بخش‌اند و آنان را از طبقه‌شان کاملاً جدا و آزاد می‌کنند، و یا ممکن بود اصلاً به این مسئله فکر هم نکنند. اما امروزه در طبقات پائین، هم نوجوانان و هم بزرگسالان آنها (نسل‌ها) در حال کشف این مسئله‌اند که نظام آموزشی یک دستگاه حامل امتیازات است (همان: ۱۵۰).

بوردیو در ادامه یادآور می‌شود که کشف بازتولید امتیازات طبقاتی در نظام آموزشی توسط جوانان طبقه پایین و بزرگسالان آنها ممکن است در بدو امر سازمان و گفتمان خاص خود را پیدا نکرده باشد و به صورت عصیان مبهم ولی فراگیر و عام، خود را نشان بدهد؛ یعنی نظام آموزشی و نظام کار را زیر سؤال ببرد. اما چنین عصیان و اعتراضی، نوعی رادیکالیزم خودانگیخته است که امکان و پتانسیل آن را دارد که از سطح افراد فراتر رود و به نوعی نارضایتی و اعتراض عمومی سازمان یافته از سوی نسل‌های جدید و والدین آنها علیه نظامات موجود تبدیل گردد (همان).

- آموزش، آگاهی، نظام مطالبات و شکاف نسلی در امکانات

بوردیو پس از بحث از جوانی و پیری به عنوان ساختارها و مرزبندی‌های اجتماعی و شرح تفاوت شرایط و امکانات جوانان در چارچوب طبقات اجتماعی و نیز بحث از دمکراتیزه شدن آموزش در دوران اخیر و نقش بنیادی آن در بسترسازی برای رشد آگاهی نسل‌ها به ویژه در طبقات پائین، به شکاف و تعارضات نسلی به عنوان پیامد توسعه آموزش و آگاهی هر نسل از موقعیت خود در مقایسه با نسل قبل و مطالبات نسلی بر خواسته از آن پرداخته و می‌نویسد:

نکته بسیار ساده‌ای که در اینجا وجود دارد و ما معمولاً به آن فکر نمی‌کنیم این است که مطالبات نسل‌های پی در پی والدین و فرزندان در رابطه با وضعیت‌های متفاوت در ساخت توزیع امکانات^۱ و شانس‌های نسلی در رسیدن به وضعیت‌های مطلوب، به وجود می‌آید. یعنی آنچه برای والدین، یک امتیاز فوق‌العاده بود، امروز برای نسل فرزندان از نظر آماری عادی شده است؛ مثلاً در دوره‌ای که والدین بیست ساله بودند، فقط یک هزارم افراد هم سن و سال و هم طبقه آنها، ماشین داشتند. اما الان داشتن این وسیله برای همه یک امر بسیار طبیعی است. بنابراین، بسیاری از درگیری‌های بین نسلی، در واقع درگیری میان نظام مطالباتی است که در نسل‌های مختلف شکل می‌گیرد؛ آنچه برای نسل اول یک توفیق فوق‌العاده برای تمام عمرش بود، برای نسل دوم بلافاصله پس از تولد، زاده می‌شود. به عبارت دیگر، با تولد نسل جوان‌تر، امکانات قابل توجهی که آرزوی همه عمر نسل پیشین بود، در بدو تولد به نسل جوان داده شده و برایش مهیاست (همان: ۱۵۱-۱۵۰).

^۱ - Différents de la structure de la distribution

وی در ادامه می‌نویسد:

این شکاف^۱، وجه طبقاتی نیز دارد و در مورد طبقات در حال انحطاط^۲، که دیگر حتی امکانات بیست سالگی‌شان را هم ندارند، بسیار قوی است. از این رو، مسئله راسیزم ضد جوان^۳ - یا واکنش‌های تند نسل‌های پیر نسبت به جوانان - که در جوامع معاصر بسیار مشاهده می‌شود - در زمانی که تمام امتیازات بیست سالگی نسل‌های بزرگسال برای جوان‌ترها همگانی شده است، تصادفی نیست (همان: ۱۵۱).

بوردیو یادآور می‌شود که هر چند در این خصوص بایستی تحلیل متناسب با طبقات مختلف در دست باشد تا معلوم شود در کدام طبقه این راسیزم ضد جوان بیشتر است، اما به طور کلی می‌توان گفت این ضدیت و تعارض پدیده‌ای است که در طبقات رو به انحطاط یا در بین کسانی که موقعیت اجتماعی پیشین خود را از دست داده‌اند یعنی عموماً در بین پیرها بیشتر دیده می‌شود (همان).

البته وی بلافاصله متذکر می‌شود که مسلماً همه پیرها بطور طبیعی ضد جوان نیستند. اما به هر حال «پیری فی نفسه یک زوال اجتماعی^۴ است؛ یعنی نوعی از دست دادن قدرت اجتماعی^۵ و بدین ترتیب، همانند طبقات رو به انحطاط، پیرها در رابطه با جوان‌ها در راسیزم ضد جوان مشارکت دارند. به طور کلی تیپ ضد جوان، شامل یک فرد یا طبقه و یا افراد مسنی هستند که همگی در رو به زوال بودن اشتراک دارند. و مسلماً، پیران طبقات رو به انحطاط به شکل مضاعفی همه این نشانه‌های ضد جوانی را دارند؛ کما اینکه آنان ضد هنرمند، ضد روشنفکر و ضد اعتراض نیز هستند. در واقع آنها ضد هر چیزی هستند که تحرکی دارد و تغییر می‌کند» (همان).

دلیل این ضدیت نیز روشن است: «چون آینده پیرها، پشت سرشان قرار دارد، در حالی که جوانان خودشان را به عنوان کسانی تعریف می‌کنند که آینده دارند و نیز کسانی هستند که آینده را تعریف می‌کنند (همان).

- موقعیت اجتماعی بنیان تعارضات نسلی

به اعتقاد بوردیو، به غیر از مسئله رشد آگاهی و کشف تفاوت امکانات نسلی و کشف جنبه بازتولید طبقاتی، نظام اجتماعی به صورتی دیگر نیز ریشه درگیری بین نسل‌هاست. به این دلیل که نظام

^۱ - Decalage

^۲ - Classes en declin

^۳ - Racism anti - jeunes

^۴ - Declin social

^۵ - Pouvoir social

یاد شده، افرادی را که در موقعیت‌های مختلفی تربیت شده‌اند، در جایگاه اجتماعی مشابه می‌نشانند. به طور مثال، امروزه در بسیاری از جایگاه‌های کارمندی متوسط، که فرد می‌تواند با آموزش آنها را بدست بیاورد، دیپلمه‌ها یا لیسانسیه‌هایی را می‌بینیم که تازه از نظام آموزشی خارج شده‌اند و در یک دفتر، در کنار افراد ۶۰-۵۰ ساله‌ای قرار داده شده‌اند که سی سال قبل با مدرک سیکل، که در آن زمان مدرک مهمی در دست عده‌ای معدود از اعضای نسل قبل بود، وارد این بخش شده‌اند.

این اعضاء نسل مسن‌کارمندان، به دلیل تجربه کاری یا به علت ارتقاء از طریق آموزش شخصی، به موقعیت «کادر» رسیده‌اند؛ یعنی موقعیتی که امروزه فقط کسانی که مدرک بالا داشته باشند، می‌توانند به آن دست پیدا کنند.

در این وضعیت شغلی، اختلاف نسل‌ها، دعوی قدیمی بین پیر و جوان نیست، بلکه نزاع بین موقعیت‌های مدرکی متفاوت یا به عبارتی نزاع بین دو موقعیت کمیابی مدارک خاص - هر کدام در دوره خود - است که در طبقه‌بندی^۱ بین افراد مخالفت عینی^۲ بوجود می‌آورد. به این معنا که در این حالت، رؤسای مسن‌تر نمی‌توانند مدعی شوند که صرفاً به دلیل «قدیمی» بودن، رئیس‌اند؛ در نتیجه مدعی تجربه‌ای می‌شوند که مربوط به قدمت و سابقه آنهاست، در حالی که کارمندان جوان، خود را به دلیل عناوین^۳ یا مدرک - سرمایه نمادین - بالایی که دارند، صاحب صلاحیت می‌دانند. در این شرایط، رقابت و تعارض نسل‌ها بر سر مدارک تحصیلی معتبر و رقیب است (همان : ۱۵۲).

همین تعارض را در حوزه اشتغال هم می‌توان دید: در اینجا نسل‌های جوان و پیر اغلب در پک محل و یک پست، مثلاً پست مهندسی که بعضی از آنان از دانشگاه‌های سطح بالا آمده‌اند و بعضی دیگر از هنرستان‌ها، در کنار هم قرار می‌گیرند.

هویت ظاهری^۴ (مدرک مهندسی) آنان این نکته را پنهان می‌سازد که برای بعضی از آنان - یعنی مهندسیین فارغ‌التحصیل از دانشگاه سطح بالا - موقعیت کاری فعلی‌شان در واقع نقطه شروعی برای آینده درخشان‌تر آنهاست؛ در حالی که برای مهندسیین هنرستان‌های فنی، پایگاه شغلی فعلی نقطه نهایی کار آنها یا تمام ایده‌آل و هدفی است که دارند. در این مورد، تنش‌های نسلی اشکال دیگری پیدا می‌کند، چرا که این به اصطلاح «جوانان پیر» - چون رسیدن به مهندسی پایان کارشان است - به

^۱ - Classments

^۲ - Opposition objective

^۳ - Titres

^۴ - Identite apparence

احتمال بسیار زیاد، منزلت عنوان آموزشی^۱ (مهندس بودن) خود را درونی کرده‌اند و تفاوت بین خودشان و سایر همکاران (مهندسين هنرستان‌های فنی) را تفاوتی طبیعی می‌دانند. بدین ترتیب، در بسیاری از موارد، تنش‌هایی که ما آنها را به عنوان تنش‌های نسلی می‌شناسیم، حول و حوش رابطه متفاوت نسل‌ها با نظام آموزشی و موقعیت اجتماعی مبتنی بر آن شکل می‌گیرد (همان: ۱۵۲-۱۵۳). به این معنی که امروزه در هر جامعه بایستی یکی از اصول متحده‌کننده و یگانه‌ساز هر نسل را در رابطه آن نسل با نظام آموزشی جستجو نمود. آنچه که بین همه جوان‌ها یا لاقل در بین همه کسانی که کمابیش از نظام آموزشی استفاده کرده‌اند و از این نظام، کیفیات حداقلی را پیدا نموده‌اند، مشترک است، این است که در مجموع نسل امروز- به خاطر کیفیتهای به دست آمده از نظام آموزشی برای کار ذی‌صلاح‌تر از نسل گذشته هستند: همان‌طور که مثلاً زنان برای یک شغل خاص، از مردان همکارشان ذی‌صلاح‌ترند، زیرا به‌طور طبیعی زنان گزینش مضاعفی را - یکبار برای گرفتن مدرک گزینش شده‌اند و بار دیگر در گزینش شغلی که اولویت را به مردان می‌داده، قبول شده‌اند - را از سرگذرانده‌اند (همان: ۱۵۳).

- منافع نسلی و تنش‌های بین نسلی

از نظر بوردیو مسلم است که فراسوی تفاوت‌های طبقاتی، جوان‌ها منافع جمعی نسل خودشان را هم دارند. زیرا جدای از مسئله تبعیض ضد جوانی که ناشی از آموزش جوانان و نسل قبل در نظام‌های متفاوت آموزشی است، همیشه در مقایسه با آنان کمتر از عنوان یا کیفیت تحصیلی‌شان «موقعیت» اجتماعی به دست می‌آورند. مثلاً در نظام‌های اشتغال در اغلب جوامع، دکتر ۵۰ ساله را راحت‌تر از دکتر ۳۰ ساله برای کار انتخاب می‌کنند. در نتیجه جوانان در حوزه اشتغال که در واقع نهادی «سن محور»^۲ است، دچار تبعیض مضاعف به خاطر تفاوت در آموزش و نیز جوان بودن می‌شوند. از این‌رو به عقیده بوردیو، یک نوع «کیفیت‌زدایی ساختاری نسل»^۳ در نهادها و ساختارهای اجتماعی جوامع فعلی وجود دارد؛ یعنی در این سیستم‌ها، جوان بودن فرد به‌طور ساختاری کیفیت کار وی را نیز پائین می‌آورد. این مسئله، در فهم افسون‌زدایی^۴ مشترک در میان نسل نو اهمیت دارد؛ به این معنی که فرد جوان ابتدا با امید و آرزوی فراوان و با توهم اینکه به خاطر مدرک معین شغل خاصی را به دست

^۱ - Respect du titre

^۱ . Age - Related

^۲ . Dequalification structurale de la generation

^۳ . Desenchantement

خواهد آورد، وارد صحنه اجتماع و اشتغال می‌شود، اما در عمل متوجه می‌شود که این یک توهم صرف بوده است (همان).

به اعتقاد بوردیو، حتی در نظام سرمایه‌داری، بخشی از تنش نسلی امروز به این صورت قابل تبیین است که دوره جانشین‌سازی نسلی، طولانی است - نکته‌ای که از منظری کارکردی، قبلاً مورد توجه پارسونز جامعه‌شناس مشهور نیز قرار گرفته است (روشه، ۱۳۷۶: ۱۸۸-۱۸۶ و ۲۱۷-۲۱۶) - چون عمر کاری فرد بالاست و جوانها باید به مدت طولانی انتظار بکشند تا پیرها از پست‌ها کنار بروند و صحنه را برای جایگزین شدن آنها خالی نمایند. به عبارت دیگر، چنان که لوبرا، جامعه‌شناس دین، در مقاله «جمعیت» نشان داده است، سنی که میراث یا پست‌های شغلی را معمولاً منتقل می‌کنند، بیش از پیش طولانی شده است و به ویژه جوان‌های طبقات بالا، باید برای جانشینی مدت‌ها منتظر بمانند (همان).

با این نکته، هم می‌توان اعتراضاتی را که بین نسل‌ها در مشاغل آزاد، مثل مهندس معمار، وکیل، پزشک و ... وجود دارد توضیح داد و هم اعتراضاتی را که در پست‌های آموزشی وجود دارد. به عقیده بوردیو در همه این موارد، همان‌طور که به نفع پیرهاست که جوانان را به دنبال جوانی‌شان بفرستند، خروج پیرها از صحنه - بازنشستگی - نیز به نفع جوان‌هاست (همان).

بوردیو به دوران‌های خاص نیز اشاره می‌کند، که در آن سرعت مبارزه بین نسل‌ها به اوج خود می‌رسد. وی در این خصوص می‌نویسد:

دوران‌هایی هست که جستجوی چیز تازه که بدان وسیله تازه به دوران رسیده‌ها^۲ - که معمولاً نیز جوان‌ترها به لحاظ بیولوژیک این‌گونه‌اند - قبلی‌ها را به عقب و به سمت مرگ اجتماعی^۳ می‌رانند و مبارزه برای رسیدن به این چیز جدید، شدید می‌شود و به این ترتیب، مبارزه بین نسل‌ها به اوج خود می‌رسد. در واقع این زمانی است که مسیر جوان‌ترها و پیرترها به اصطلاح تلسکوپه^۴ می‌شود یا در چشم‌انداز واحدی قرار می‌گیرد به طوری که هر دو می‌خواهند به یک نقطه برسند. این دوره‌ای است که جوان‌ها مایلند هرچه زودتر جانشین پیرها شوند (همان: ۱۵۴).

در چنین شرایطی، تا زمانی که پیرها می‌توانند سرعت رسیدن جوان‌ها به جایگاه‌های اجتماعی را تنظیم نمایند و نگذارند جوانان عجول، پیش از موعد به آن مقام‌ها برسند و تا آنجا که سرعت مسابقه

4 . Le Bras

1 . Nouveaux venus

2 . La mort sociale

3 . Telescopent

نسل‌ها برای تصاحب موقعیت شغلی را کنترل کرده و جلوی جوانانی را که در واقع بی‌صبرانه و جاه‌طلبانه، مایلند یکباره به مقام برسند و به اصطلاح «مرحله‌سوزی» کنند تا خود را به سمت جایگاه‌ها و مراحل بالاتر بکشانند بگیرند، از این تنش‌ها می‌توان جلوگیری کرد. اما هنگامی که به علت سرعت تحول، معنی مرزبندی و محدودیت از دست می‌رود، شاهد به وجود آمدن تنش‌هایی در رابطه با محدودیت سنی یا محدودیت بین نسل‌ها هستیم که موضوع این تنش‌ها همچنان انتقال قدرت و امتیازات بین نسل‌هاست (همان).

بدین ترتیب بوردیو با ساختگی خواندن تقسیم‌بندی میان پیر و جوان، برقرار ساختن مرز و محدودیت براساس سن را جریانی اجتماعی دانسته که به بزرگسالان هر جامعه، فرصت انحصار قدرت و ثروت و سلطه بر جوان‌ترها را در حوزه‌های مختلف، اعم از آموزش، هنر، سیاست و غیره، و بر مبنای قوانین و ساختارهای درونی حاکم بر هر حوزه می‌دهد. وی از جهان‌های اجتماعی متفاوت و شرایط زندگی، تحصیل، بازار کار، بودجه، زمان و سبک زندگی که جوانان طبقات مختلف و حتی جوانان در بخش‌های مختلف هر طبقه واقعاً از آن برخوردارند، پرده برمی‌دارد و اساساً بحث جوانی و پیری را مستقل از طبقه قبول ندارد. جامعه‌شناسی او به عنوان یک مارکسیست، جامعه‌شناسی رادیکال و مبتنی بر شناخت روابط سلطه است. وی وجه اصلی سلطه پیرها بر جوان‌ترها را نیز اقتصادی می‌داند، هر چند معتقد است که این سلطه جنبه ایدئولوژیک نیز می‌تواند داشته باشد و از این رو، کنترل فرهنگ جوانان را نیز در دست بزرگسالان قدرتمند و نسل‌های مسن‌تری می‌داند که سعی دارند جوانان را با ایجاد موانع فرهنگی^۱ همچون به‌زیر سؤال کشیدن مدارک هویتی^۲ آنان، از صحنه طرد کنند. این شرایط، جوانان بی‌اعتبار شده و برچسب خورده فرهنگی و هویتی نیز با متهم‌سازی مسن‌ها به فرتوتی فرهنگی^۳، به مقابله با سلطه فرهنگی آنان و جایگزینی فرهنگ ویژه خود دست می‌زنند (ترنر، همان: ۳۰۴-۳۰۳).

از سوی دیگر در تبیین دقیق‌تر، مسئله تعارضات نسلی، بوردیو با ابزار سلطه خواندن نظام آموزشی و حفظ فضای تفاوت میان طبقات محصلین به ویژه در دبیرستان و دانشگاه در جوامع معاصر، کار جامعه‌شناس را شناخت و آشکارسازی نظم سلطه و کارکرد نظام مذکور در بازتولید نظم موجود می‌داند. البته وی عقیده دارد که ورود جوانان طبقات محروم به آموزشگاه‌ها به یمن نظام تحصیلات مجانی، خود به کشف این نظم سلطه و نیز به تغییر موضع، تحرک اجتماعی و نقطه‌نظرها و

۱. Cultural hurdles

۲. Credentialism

۳. Cultural obsolescence

چشم‌اندازها و مطالبات نو در میان نسل‌های جدید تحصیلکرده از هر قشر، منجر می‌شود و نوعی منافع جمعی نسلی و فراطبقاتی به وجود می‌آورد که بر حسب آن، نسل‌های جدید و صاحب صلاحیت در میدان‌های آموزشی و اشتغال به منازعه با نسل‌های قدیم برای تغییر وضعیت در حوزه‌های اجتماعی و انتقال قدرت و امتیازات، خواهند پرداخت.

پس مسئله اصلی نسل‌ها از نظر بوردیو، توزیع نابرابر سرمایه‌های مختلف، به ویژه در حوزه قدرت و ثروت، بین نسل‌ها در میدان‌های مختلف است که سرمنشاء تعارضات مشاهده شده دیگر از جمله تعارضات فرهنگی میان آنهاست. وی تحولات اجتماعی - سیاسی و ظهور جنبش‌های اجتماعی معاصر را نیز با ایده نابرابری ساختاری نسل‌ها تحلیل می‌کند. در کتاب نظریه کنش، که یکی از محورهای اصلی نظریه پردازی بوردیو در آن، کنش‌ها و تعارضات نسل‌های پیر و جوان، دانشجوی و استاد، سنتی و محافظه‌کار در میدان‌های مختلف اجتماعی است، در خصوص تعارض مبنایی مذکور و نقش مهم آموزش در آن، می‌نویسد:

«شواهد حکایت از آن دارد که تحولاتی که در روسیه و دیگر کشورهای بلوک شرق به وقوع پیوست ریشه در رقابت میان صاحبان سرمایه سیاسی یعنی نسل اول و خصوصاً نسل دوم، و صاحبان سرمایه علمی - دانشگاهی، تکنوکرات‌ها و به ویژه پژوهشگران و روشنفکران دارد...» (بوردیو، ۱۳۸۰: ۵۱).

و در جای دیگری از این اثر، به نقل از بوردیو می‌خوانیم:

در کتابی که آن را انسان دانشگاهی (homo academicus) نامیده‌ام، عواملی را که موجب بحران تحصیلی شد و جنبش ماه مه جلوه‌ای مشهود از آن بود، به تفصیل مورد بررسی قرار داده‌ام. این بحران عبارت بود از اضافه تولید دانش‌آموختگان و بی‌اعتباری عناوین و مدارک تحصیلی و نیز بی‌اعتباری موقعیت‌های دانشگاهی، به ویژه موقعیت‌های رده پائین که بدون اینکه متناسب با آن، شغل ایجاد شود، رو به تکثیر گذاشت. عقیده دارم در همین تغییرات حوزه آموزش، به ویژه در روابط میان حوزه آموزشی و حوزه اقتصادی، یا در تطابق میان عناوین تحصیلی و موقعیت‌های شغلی است که می‌توان سرمنشاء اصلی جنبش‌های جدید اجتماعی را یافت.

- تضاد منافع نسلی و تحول اجتماعی

استونز در شرح شفاف‌تر تحلیل بوردیو در زمینه رابطه موقعیت اجتماعی متعارض نسل‌ها و وقوع تحولات اجتماعی در عرصه حساس دانشگاه و در میان قشر آموزش دیده و تحول ساز، بر مبنای مباحث کتاب انسان دانشگاهی (بوردیو ۱۹۸۴/۱۹۸۸) می‌نویسد:

کتاب در وهله بعد، وضعیت میدان دانشگاهی (میدانی فرعی در میدان وسیع تر روشنفکری) را ترسیم کرده و نشان می‌دهد دانشگاه محل جدال‌ها و کشاکش‌هایی است که پویایی خاص آن منعکس کننده رقابت بین سرمایه فرهنگی و سرمایه اقتصادی است که در وراء سلطه طبقاتی قرار می‌گیرد. به این معنی که در رشته‌های فرادست^۱، مثل حقوق، پزشکی و اقتصاد، قدرت اساساً ریشه در «سرمایه دانشگاهی»، یعنی کنترل منابع مادی و جایگاه‌ها دارد، در حالی که در «رشته‌های فرودست»^۲، یعنی علوم طبیعی و انسانی، قدرت در واقع به «سرمایه فکری» متکی است. یعنی قابلیت‌ها و دستاوردهای علمی که توسط هم‌تایان مورد ارزشیابی قرار می‌گیرد. جایگاه و خط سیر اساتید دانشگاه در این ساختار دوگانه، نه تنها بازده علمی و خط‌مشی‌های حرفه‌ای، بلکه گرایش‌ها و تمایلات سیاسی آنها را نیز مشخص می‌سازد. این موضوع، در جریان ناآرامی‌های دانشجویی و بحران‌های اجتماعی ماه مه ۱۹۶۸، آشکارا قابل رویت بود. در این زمینه، بوردیو نشان می‌دهد که نسلی از دانشجویان و استادان «طبقه نزولی ساختاری» و ناسازگاری کلی میان مدرک تحصیلی و موقعیت و نتیجه آن، یعنی عدم برآوردن توقعات توسط دانشگاه را تجربه کردند و این موجب آن شد که مجموعه‌ای از چالش‌های محلی، از حوزه دانشگاه به حوزه تولید فرهنگ و حوزه سیاسی کشانده شود. به عبارت دیگر، «گسیختگی چرخه آرمان‌های ذهنی و فرصت‌های عینی» باعث شد که کنشگران نسلی، روش‌های براندازی همانندی را دنبال کنند؛ روش‌هایی که بر پایه تشابه موقعیت‌ها و قرابت گرایش‌ها در حوزه‌های مختلف، بنا شده است (استونز، ۱۳۷۹: ۳۴۴).

در اینجا نیز بوردیو به این مطلب مهم اشاره می‌کند که به خاطر تجارب متفاوتی که نسل‌های مختلف استاد و دانشجو از موقعیت و جایگاه خود در سلسله مراتب موجود در دانشگاه - برحسب رشته و عناوین تحصیلی و امتیازات مادی (و به تعبیر وی، برحسب ترکیب سرمایه‌های فرهنگی و اقتصادی) - دارند، با اینکه همه متعلق به یک میدان / حوزه (دانشگاه) می‌باشند، شکاف و تعارض بین آنها پیدا می‌شود و نسل‌های متمایز دانشگاهی، اعم از استاد و دانشجو، به معارضه و ستیز با قواعد درون حوزه خاص خود و حتی حوزه وسیع‌تر جامعه - به صورت مشارکت در جنبش‌های ضد سیستم، می‌پردازند که نتیجه نهایی آن، تغییر وضع موجود در جای جای جامعه، یا میدان‌های مختلف اجتماعی است. همچنین، از آنجا که بوردیو بین ساختارهای عینی (جایگاه‌های اجتماعی) و تمایلات فرهنگی (عادات، ترجیحات، اصول مورد قبول یا ملکه به تعبیر بوردیو) عاملینی^۳ که آنها را اشغال

۱ . Dominant disciplines

۱ . Dominated

۲ . Agents

می‌کنند، یک همبستگی قوی می‌بیند (ریتزر، ۱۳۷۷: ۵۲۴-۵۲۳)، از دو حالت توافق و هم‌خوانی (بازتولید) بین میدان (مجموعه جایگاه‌ها در حوزه خاص) و ملکه و ناهمخوانی بین آندو بحث می‌کند، که به معنای بحران، تغییرات ساختاری و نوآوری به صورت ظهور سبک‌های جدید، افکار نو و گرایش‌های سیاسی نو است، بحث می‌کند. طبیعی است که در این میان، نسل‌های نو که ذهنیات و انتظارات شکل گرفته در آنها با منابع در دسترس و جایگاه‌های اجتماعی واقعی‌شان، بیش از نسل‌های مسن در صحنه در تضاد است، از نظر بورديو پيشناز تغيير در حوزه‌های مختلف (فرهنگی، علمی، هنری، ادبی، مذهبی، سیاسی و...) به شمار می‌آیند.

در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که هرچند شکاف و جدال نسل‌ها، در رهیافت تضادگرا و نظریه نسلی بورديو هرچند جدال نسل‌ها جنبه نمادین نیز دارد و جدال میان صاحبان (پیر) و مدعیان (جوان) صلاحیت و شایستگی، دارندگان سرمایه‌های فرهنگی و نمادین قدیم و جدید و جدال میان دارندگان نگرش‌ها، انتظارات و سبک‌های زندگی و رفتار متفاوت در عرصه فرهنگ و معرفت هم هست، اما به عقیده بورديو تضاد زیربنایی و اصلی، قرارگرفتن گروه‌های سنی جوان و پیر در داخل ساختارها و روابط قدرت نابرابر و جایگاه‌های ناموزون از نظر مراتب قدرت و ثروت و فرهنگ است. مخالفت نسل‌ها با ارزش‌های یکدیگر به صورت جدایی یا شکاف فرهنگی و انتخاب شقوق هنجاری و ارزشی متعارض از سوی نسل‌های جوان‌تر نیز تا حد زیادی در واقع شیوه‌ای است که اینان با توسل به آن دست به مقاومت و مقابله با کسانی (نسل‌های در صحنه و دارای قدرت و ثروت و اختیار در کنترل فرهنگ) می‌زنند که به اعتقاد جوانان (نسل خارج از صحنه، منزوی و فاقد فرصت‌های شغلی، درآمد کافی، قدرت و آزادی فرهنگی) مسئول انحصار منابع، منزوی سازی نسل‌های جوان‌تر، نابرابری اجتماعی و مظهر فرتوتی و از مدافندگی فرهنگی هستند. کسانی که بر نوگرایی هنجاری و پویایی فرهنگی و شقوق ارزشی متفاوت عرضه شده از جانب نسل نو، برچسب نابهنجار، ضد ارزش و ضد فرهنگ می‌زنند تا خود در صحنه قدرت باقی بمانند.

نتیجه‌گیری

در باب عوامل و سازوکارهای ایجاد پدیده شکاف نسلی و تعارض بینش و فرهنگ بین نسل‌ها در جوامع پیچیده و پرتحول معاصر، دو رویکرد اساسی وجود دارد که طرح مبانی نظری و تحلیلی آنها موضوع مقاله حاضر بوده است.

محور اصلی رویکرد نخست - رهیافت نسل تاریخی با برجستگی و تقدم نظریه نسلی مانهایم، تجارب منحصر به فرد مشترک در یک نسل معین و پایداری آگاهی یا هویت نسلی نشأت گرفته از آنهاست که آثار دراز مدت و نسبتاً تغییرناپذیر در شکل‌گیری دیدگاه‌ها و ارزش‌های بعدی آنان دارد. ارزشهایی که در نظر مانهایم هم محصول جریان مستمر تغییر اجتماعی و تحولات بزرگ مقطعی - تاریخی و هم عامل شتاب‌دهنده به آنها بوده و راه تغییر اجتماعی را باز می‌کند.

اساس رویکرد دوم - رهیافت تضاد ساختی با محوریت نظریه نسلی بوردیو، بر موقعیت ساختاری و روابط عرضی و مقطعی نامتوازن و مبتنی بر توزیع نامتعادل در حوزه ثروت و قدرت و تعارض ناشی از انحصار و تهدید منافع استراتژیک هر نسل از سوی سایر نسل‌هایی است که در زمان واحدی با یکدیگر همزیستی دارند.

در کلی‌ترین بیان مسئله، رویکرد نخست، تحلیلی تاریخی و ذهنی (Subjective) از پدیده شکاف نسلی به دست می‌دهد که تأکید اصلی آن بر روی تجارب ویژه، آگاهی و ذهنیت نسلی به عنوان موجبات اصلی تضاد پایدار در افکار و ارزش‌ها در سطح نسل‌هاست. اما رهیافت دوم، با تحلیلی ساختاری و عینی (Objective) بر توزیع امکانات و منابع و موقعیت نابرابر نسل‌های مختلف از نظر برخورداری یا محرومیت از امکانات و فرصت‌های موجود اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی در عرصه‌های مختلف در ریشه‌یابی شکاف نسلی، تأکید دارد.

بنابر مبانی رویکرد نخست (رهیافت نسل تاریخی)، وقایع تاریخی مهم که در حکم حوادث نسل‌ساز عمل می‌کنند، شرایط تازه‌ای را برای یک گروه نسلی به وجود می‌آورند که تجربه زندگی در آن شرایط و فضای خاص اجتماعی - تاریخی، ارزش‌هایی را برای آنها برجسته می‌سازد که در برداشت مانهایمی آن، جنبه ایدئولوژیک و آرمانی نیز برای آن نسل پیدا کرده و محور زندگی آتی آنان قرار می‌گیرد؛ تا آنجا که تفسیر حوادث بعدی حیات و رفتارهای آنان نیز بر پایه ارزش‌های قبلی (نسلی) و از این‌رو، متفاوت و گاه متعارض با نسل‌های قبل و بعد خواهد بود. نتیجه نهایی چنین وضعی، چیزی جز دوام تعارضات نسلی در جوامع و نظام‌های اجتماعی نخواهد بود.

اما در رویکرد دوم (تضاد ساختاری)، تعارض نسلی از سطح اندیشه و ایدئولوژی به سطح منافع و منابع و موقعیت عینی نسل‌ها انتقال می‌یابد که قابل چون و چرا و تغییر و تعدیل است.

با توجه به مباحث مطروحه در مجموع می‌توان نتیجه گرفت که دو رویکرد فوق در خصوص مسئله شکاف و تعارض نسل‌ها، از نظر تحلیلی نه در تقابل با یکدیگر، بلکه مکمل هم هستند زیرا هر یک بر بعدی از این تضاد - مانهایم بر بعد ذهنی و بوردیو بر بعد عینی آن - تکیه کرده و بر مبنای آن

بخشی از مسئله فوق را توجیه می‌نمایند. اما در عمل و در مقام کاربرد در سیاست‌گذاری اجتماعی، تکیه بر هر یک از دو رهیافت، پیامدهای ویژه خود را دارا است: برمبنای رویکرد اول، اگر تفاوت افکار و ارزش‌ها ریشه در تجارب متفاوت هر نسل در گذشته داشته و در طول عمر آن نسل واقعاً پایدار باشد، تعارض نسل‌ها به طور اجتناب‌ناپذیری ادامه خواهد یافت و تقریباً غیرقابل تغییر خواهد بود، زیرا در این صورت، هر نسلی بر مولفه‌ها و ارزش‌های فرهنگی ویژه خود پای خواهد فشرد و از پذیرش دیدگاه‌ها و ارزش‌های مربوط به نسل‌های دیگر و تعدیل مواضع فکری خود برای نزدیک‌تر شدن به سایر نسل‌ها عملاً سرباز خواهد زد. بنابراین، رهیافت تاریخی علی‌رغم قدرت تبیینی قابل توجه در خصوص ریشه‌های تعارضات و مسائل نسلی، در ارایه راه حل عملی برای کاهش تعارضات نسلی و افزایش وفاق بین نسل‌ها، توفیق چندانی نخواهد داشت.

اما برپایه رویکرد دوم که بر طبق آن، تضاد نسل‌ها در اصل نتیجه توزیع نامتعادل در حوزه ثروت و قدرت و انحصار منابع و سرمایه‌های مختلف مادی و نمادین (پست‌ها، عناوین، مدارک، کنترل‌های فرهنگی و اخلاقی و ...) در دست نسل در صحنه می‌باشد، راه تغییر و تعدیل شرایط عینی و کاهش تعارضات مختلف نسلی باز است. به این معنی که با اصلاح در توزیع منابع ثروت و قدرت و با چرخش آنها و برقراری عدالت بین نسلی و امکان مشارکت و تعامل موزون نسل‌ها در میدان‌های مختلف، می‌توان شکاف‌های پرخطر و تضادهای نسلی حداکثری یا انفجاری را به سطح تعارضات عادی‌تر و حداقلی ناشی از سن و اقتضانات طبیعی جوانی و پیری، فروبکاست.

بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که از بین دو رهیافت یادشده، تنها تحلیل مبتنی بر رهیافت تضاد ساختاری در روابط بین نسلی (نظریه بوردیو)، اصلاح‌گرایانه است و براساس آن می‌توان دست به سیاست‌گذاری مثبت اجتماعی زد و بر این پایه، همزیستی مسالمت‌آمیز بین نسل‌ها را افزایش داد، در حالی که در رهیافت نسل تاریخی (رویکرد مانهایمی)، که مسئله اصلی و واقعی نسل‌ها، یعنی تضاد ثروت و قدرت، تحویل به تضاد ایدئولوژیک و ارزشی ابدی می‌شود، راه اصلاح روابط و برقراری پیوند محکم‌تر بین نسل‌ها عملاً مسدود به نظر می‌رسد، مگر اینکه چنانکه مانهایم نیز اشاره‌ای گذرا به آن دارد بپذیریم حتی در دوره‌های انقلابی و تغییر اجتماعی رادیکال نیز آنچه به واقع رخ می‌دهد ترکیبی از ارزش‌های موجود و متعلق به نسل‌های قبل با ارزش‌های جدید و متعلق به نسل‌های نو بوده و گسست کامل فرهنگی بین نسل‌ها و تغییر ارزش‌ها به صورت سنتز مطلق، اساساً به وقوع نمی‌پیوندد.

منابع

- استونز، راب (۱۳۷۹)، *متفکران بزرگ جامعه‌شناسی*، ترجمه میردامادی، مهرداد، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- بوردیو، پیر (۱۳۸۰)، *نظریه کنش*، ترجمه مردیها، مرتضی، چاپ اول، تهران: انتشارات نقش و نگار.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۳) *نظریه‌های جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه ثلاثی، محسن، چاپ اول، تهران: انتشارات علمی.
- شفرز، برنارد (۱۳۸۳) *مبانی جامعه‌شناسی جوانان*، ترجمه راسخ، کرامت‌الله، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- نولان، گرهارد و لنسکی، گرهارد (۱۳۸۰) *جامعه‌های انسانی*، ترجمه موفقیان، ناصر، چاپ اول، تهران: نشر نی.
- روزه، گی (۱۳۷۶)، *جامعه‌شناسی تالکوت پارسونز*، ترجمه نیک‌گهر، عبدالحسین، چاپ اول، تهران: مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی تبیان.

- Becker, Henk A.(2000) "Discontinuous change and Research on Generations", Available online at research.Fss.un.nl/hb/disc.Log.htm.
- Bourdieu, Pierre (1984/2002) *Questions de sociologie, Les Editions Deminuit 7, Rue Bernard Palissy, Paris.*
- Dassbach, Charl, H. A. (1995) *Long Waves and Historical Generation: A World System approach*, Michigan Technological university, Dep. of. Social sciences .
- Eisenstadt, S. N. (1959) *From Generation to Generation: Age groups and Social Structure* , London , Gelencoe.
- Ferrari , More (2000) *Generations and Value Change Across Time*, Internaional review of Sociology ,Vol 10.
- Marshall, Gordon (1994) *Oxford Concise Dictionary of Sociology*, New York, Oxford Unive . Press.
- Rempel, F. Warren (1965) *The Role of Value in Karl Mannheims Sociology of Knowledge*, London, Mouton & Co.Publishers, The Hague .
- Scott, Jacqueline, Shuman, Howard (1995) *Generation and Collective Memories, American Sociological Review*, Vol. 54.

- Sills, David L. (1968) *International Encyclopedia of Social Sciences*, Vol. 6/16, Macmillan Inc.

- Turner, Bryan s. (1998) *Aging, Generations, British Jornal of Sociology*, vol. 46, Issue 2.